

وبال و گناه حاصل دیگر ندارد. باید سالهای سال و قرنهاى بیشتر در کسب لحد با مور و مار همصحبت گردیده، و به عذابهای الهی و به دردهای نامتناهی گرفتار گردیم. در این صورت دنیای غدار را بر سرای بقا ترجیح نمی‌دهیم. و استدعا این است که این پیر غلام را به تصدق فرق اقدس و حرمت این آستانه متبرکه بخشند، که در این عتبه عرش درجه به دعاگویی اشتغال نمایم، و مجدداً گرفتار دردهای گوناگون و زحمت روزگار بوقلمون نگردم.

چون عریضه آن خان توفیق نشان به نظر صاحبقران زمان رسید، با خود اندیشید که اگر جبراً و قهراً آنرا بیاورند، باعث بی‌ادبی درگاه شیراله می‌گردد. رقم مطاع مادر گردید که: متولیکری آن آستانه عرش نشان را به تو شفقت و مرحمت فرمودیم، که مادام الحیات نایب‌الزیاره ما بوده، به دعاگویی مشغول باشی.

اکثر از روایان ذکر می‌نمایند که صاحبقران زمان خود به عنوان زیارت یا امرای و خوانین وارد آن درگاه آسمان‌بناه گردیده بودند. و در وقت مراجعت اقدس رحیم‌خان دست توسل به ضریح مقدس آن سرور زده، به نواب صاحبقران عرض نمود که: دیگر به خدمت تو راضی، و به داد تو شاکر نیستم، و دست از جیفه دنیا و سلطنت و کامگاری این زال بی‌وفا برداشتم، مرا به همین روضه مقدسه تصدق کن. نواب اشرف چون عجز و زاری آن را مشاهده نمود، ناچار آن را مخصص [کرد]، و روضه اردو گردید.

و آن والاگهر، بعد از مدت سه سال دریای آستانه آن سرور لیک حقرا اجابت گفته، در همان عتبه علیه مدفون گردید. الهی به حرمت محمد و آل محمد، که جمیع مسلمانان و آرزوکنان آن روضه جنت نشان، خصوصاً مؤلف این اوراق را، که پیوسته در آرزوی عتبه علیه سید شهدا می‌باشند، به آن شرف عظمی مشرف گرداند.

روایان سفر خیر اثر چنین لالی مدعا را به رشته تحریر کشیده‌اند که: چون باباخان سردار و شاهقلی بیگ قاجار مروی و محمدرضاییگ کینگلو از خدمت صاحبقران زمان مخصص و عازم آنه گردیدند، در بین راه به طایفه‌ای از اعراب برخوردند، خواستند دست به تاراج و غارت آن جمله برآورند. ریش سفیدان آن جماعت، چون از ورود عساکر قزلباش اطلاع یافتند، با تحف و پیشکش بسیار بر سر راه سردار و غازبان ظفر شمار آمده، اظهار اطاعت و انقیاد درگاه فلک بنیاد نمودند. و سرداران در آن منزل توقف [نموده] و طایفه مذکوره کمال خدمتگزاری به عمل آوردند. و چند نفر از اعراب را جهت بلدیت راه برداشته، روضه آنه شدند.

۳- در رساله احوال نادرشاه (متدرج در حدیث نادرشاهی ص ۱۱) آمده: در حین محاسره پنداد، محمد رحیم‌خان کرایلی، و محمدرضاخان قورچی باشی شاه طهماسب، و میرزا ابراهیم یاقول خاصه حاکم گیلانات، برای زیارت نبض اشرف رفته، همانجا توقف کردند. محمدرحیم‌خان اواخر به هندوستان شتافت، و محمدرضاخان و میرزا ابراهیم سکونت اختیار کردند و هنوز در آنجا می‌باشند.

۴- آنه، آنه؟ ظ: اشاره به زودخوردی است در محلی به نام آنه کویروس.

و درحین راه به علت نبودن آب، اسب و قاطر بسیاری از غازیان سقط شده، هر چند سفره نمودند، سوای بیابان سوزان و ریگ و خار مغیلان گیاهی دیگر به نظر نیامد، و آذوقه غازیان نیز روی به نقصان آورده، بعد از سه روز به سرچاهی رسیدند، که در اطراف آن خار مغیلان سیار بود، و میوه خار از آن چیده قوت خود نمودند.

و محمدرضاییک جماعت اکران را برداشته اراده مراجعت نمود، که باباخان و شاهقلی بیگ به عود نمودن رضا نداده، با جماعت ترکیه عازم گردیدند، چون طایفه اکران چنان دیدند، ناچار از سخط نادری اندیشه نموده، متعاقب روانه شدند، و باباخان سردار موازی دوهزار نفر از غازیان نامدار را برداشته، و متمم غازیان را محمد رضاییک و شاهقلی بیگ از عقب آن لشکر ظفر اثر برداشته، تیب نموده روانه شدند.

اما چون باباخان دوشبانه روز طی منازل نمود در طلوع کوکب زرین بال و خورشید ظفر مال چشم غازیان نصرت شعار بر توابع قلعه آنه افتاد. تا چشم بیننده روزگار نظر می نمود ایلات و احشامات و مال و سیاهخانه و دواب در آن نواحی مجتمع بود.

و سردار مشارالیه در میانه دره چندان توقف نمود، که سکنه آن دیار از قلعه جات و خانه و مکان خود بیرون آمده، هر یک به شغل و عمل خود مشغول گردیدند. باباخان استعداد خود را حسب اوضاع مضبوط نموده، چنان اراده نمود که در حمله اول قلعه آنه را به تصرف اولیای دولت قاهره در آورده، به غازیان قدغن فرمود که احدی به جهت کسب مال و غنیمت [اقدام نکند]، هر گاه احدی از بالای مرکب ترول کند سر آن را نسقیان از قلعه بدن بردارند. و بعد از تصرف آن بلده اموال و اسباب از آن نامداران خواهد بود.

و به همین اراده از میان آن دره بیرون آمده، و همی مرتکاور زده جلوریز همگی نامداران پرستیز داخل قلعه آنه گردیدند. اعزه و اعیان آن طایفه در مکان و خانه های خود به عیش و شادکامی اشتغال داشتند، که از صدای غلغله و آشوب وقتیه نامرادان و آه و سوز گریه طفلان و هایهوی گیر و دار دلاوران و صدای لولو و ضمیر کرنا و شیخه مرکیان بر صدا، رعشه در ملکوت و تزلزل در مکان و زمان افتاده، گویا قیامت آشکارا گردید، و آن طایفه برگشته بخت هر یک باطیانچه و ضربین و بادلیج و شمشیرهای آخته از خانه قدم در کوچه و محلات گذاشته، خود را گرفتار غرقاب فنا و شمشیر قضا نمودند، و برخی در خانه ها جمع شده بودند، و شیخ عبدالله که صاحب الایاله آن دیار بود چون از کار خبردار شد، با جمعی به محافظت خود پرداخت.

بابا خان چون جمعیت آن طایفه را دیده، فوجی از غازیان را مقرر فرمود که از مراکب به زیر آمده، سیوف آبدار از نیام کشیده، از زمین و سار عمارت شیخ عبدالله را احاطه نموده، چون صبا و شمال بر مخالفان حمله برده، چون سیل از فراز در رفتن مسارعت نمودند، و همچنین از عقب ایشان فوج فوج و گروه گروه حملات متواتر برده، جنود اعراب را بنای ثبات و قرار نمانده، چون بخت روزبرگشتگان پاداری را

وداع گفته، برخی به‌خانه‌های تاریک و سوراخهای باریک و بیشه و جنگل و حریرهای که در کنار فرات بود فرار نمودند.

و شیخ عبدالله و بعضی از طوایف رومیه ناچار شمشیرهای خود را به‌گردن افکندند. صدای الامان برآوردند. لمؤلفه

به فریاد و فغان زاری نمودند
صدای نوحه بر چرخ برین رفت
کمیت اشک از جیحون گذر کرد
از آن آه جگر سوز غم اندوز
چنان آه و فغان بیقراری
دل و جان سپاه کینه فرجام
همه از لطف آغوشها گشودند
غم و شادی این چرخ کهن پیر
چون باباخان زاری و فرغ آن جماعت را دید، سکنه آن دیار را به‌جان امان داد، دست از قتل نمودن کشیدند، و بسیاری از دختران ماه سیما و پسران خورشید طلعت یوسف‌لقا [را] اسیر پنجه تقدیر نمودند. و باباخان سردار گنج و خزاین آن دیار را به‌تصرف خود درآورد، اموال و اثاث البیت آن طایفه را ضبط نمود. و آن شب در آنجا پسر بردند.

صبحی که خسرو سهر اختر رأیت آفتاب پیگر بر بروج نصب نمود، از آن‌جانب شاهقلی بیگ مروی و محمدرضاییگ کرد یاسپاه قاهره وارد آن توابع شده، به قتل و غارت آن دیار کمال سعی و اجتهاد به‌عمل آوردند، و اسیر و اموال بسیار عاید غازیان گردیدند. و حاکم آن دیار فرار نموده، به جزایر فرات مخفی شد. و دوسه‌روز جهت کب مال و غنیمت توقف، و بعد حرکت نموده، عازم اردوی کیوان شکوه [گردیدند]. و در عرض راه به قلعه خبیر رسیده، آن را نیز محاصره و قیامین بیرونیان و حصاریان رد و بدلی بود، عاقبت کدخدایان ایشان وارد شده، از راه اصلاح و اطاعت درآمدند. چون از خدمت خان مرخص شدند [و در] دادن سیورسات اندک مهلی واقع شد، بیکدفعه غازیان اگراد و مروی سپرهای فراخ دامن جهت حفظ بدن در سر کشیده، با شمشیرهای [آخته] یورش بدان قلعه بردند، که از در پی دیگر کدخدایان با هدیه و نثار بسیار وارد حضور سردار گردیدند. خوانین تقصیرات آن جماعت را بدعفو مقرون داشته، و از آن منزل در حرکت آمده روانه گردیدند.

و در عرض راه به بیابان قیر رسیدند، که دو منزل آن چون شب تیره به‌بختان تاریک و سیاه بود، که در حین رفتن از آن بیابان به سمت آنه عبور نمودند. و رودخانه آبی است به‌زردی میند، چون موج آن به اطراف بیابان می‌رسد، در ساعت قیر می‌شود، و چشم‌سار بسیاری در آن نواحی می‌باشد که قیر از آنجا حاصل [می‌شود]. و [در] اصل آنه که در کنار رود آبی واقع شده، باغات بسیار و از اشجار نیکو مانند آلو و شفتالو و فور دارد و درخت زیتون بسیار است.

القمه غازیان بهرام مولت با فتح نمایان وغنیمت بی پایان وارد کربلای معلی گردیدند. در این وقت چاپاران صاحبقرانی وارد [شدند] وحسب الامر مطاع مقرر شده بود که چون مذکور می شود توپال پاشا سردار عسکر روم اراده این حدود دارد. باید در کمال تعجیل وارد اردو گردند، و پیر و مفلوک اسرا را مرخص نمایند. نظر به فرمان - دارای زمان اسرا را مرخص نمودند، و بعضی کوفته اندیشان از دختران حور لقا و پسران ماه سیما را نگاه داشته پنهان نمودند.

و باباخان به زیارت مشرف، و وارد اردوی کیهان پوی شده، به عزت عتبه بوسی درگاه والا مشرف شده، وقوع مقدمات را من حیث الوجود عرضه داشت خدمت صاحبقرانی نمود. بندگان والا سرکردگان را به خلع فاخره سرافراز فرموده، و بدغازیان و سرکردگان جرو احسان زیاد عطا نمود.

بعد از چند روز که حرکت عود کردن محمدرضاییگ را با غازیان اکراد، و آغاز سرکشی نمودن و از رفتن ابا و امتناع ورزیدن، اضعاف آنچه واقع شده، مزاج گویان حالی رای عالم آرا نمودند، صاحبقران آن را طلبیده، در برابر به چوب حضور معاقب ساخته، در همان یوم در زیر چوب جان سپرده بود.

چون از کشتن آن فارغ گشت، همه اوقات منتهیان و قراولان جهت رسانیدن اخبار توپال پاشا به محل عبور آن می فرستاد. و چند نفر چاپاران نیز روانه هویزه و شوشتر نموده بود که علیرضا بیگ اشیک آقاسی که سردار آن نواحی بود با غازیان آنجا معاودت به رکاب ظفر مآب نمایند.

۵۸

در بیان تعیین علیرضاییگ افشار به سرداری حدود شوشتر و هویزه
و ذکر قتل مشارالیه و سایر حالات

شیرازه بندان اوراق پریشانی و خونابه کشان زاویه حیرانی، چنین از حوادث روزگار و گردش لیل و نهار ذکر می نمایند که: صاحبقران زمان علیرضاییگ و نوجوان را، [که] اشیک آقاسی درگاه والا بود، از نواحی لرستان سردار بالانفراد نموده، زواله عراق عرب که سمت هویزه و شوشتر است نمود، که سرکشان و متمردان آن دیار را به اطاعت و انقیاد درآورده، در آن نواحی سکنی نماید، که بعد از خاطر جمعی، به هر چه رای الهام آرا اقتضا نماید، از آن قرار مرعی و مبذول دارد.

و علیرضا بیگ بعد از مرخصی از درگاه عالم پناه با سپاه کینه خواه وارد شوشتر گردیده، ملحق به صاکر مروی و افشار، که سابق بر این به اتفاق محمدمؤمن بیگ قوللر - آقاسی مروی مأمور آن نواحی گردیده بودند گردید. و در نواحی شوشتر و هویزه توقف

فرموده، از غازیان و نامداران جمعی را به سرکردگی بهلوان بیگ، مروی و تاشقار بیگ، افشار روانه جزایر و بنادر نمود، که طوایف اسماعیلیه که در آن حدود آغاز سرکشی نموده، از دادن مخارج و مداخل خودرا معاف داشته تمرّد می‌نمایند، جماعت مذکوره را تسخیر نموده، مراجعت نمایند.

اولاً چند نفر رسل و رسایل روانه نمودند، که از غضب قیامت لَهَب اندیشه نموده، مداخل معمولی را جهت سرکار ضبط نمایند. جماعت مذکوره از فرموده، تخلف ورزیده، جواب دادند.

چون مقدمات گوشزد سرکردگان مذکور گردید، بدون توقف در حرکت آمده، دور و دایره طوایف را در میان گرفته، به مجادله اشتغال ورزیدند. جمعی از طایفه جهال بیبک از میان خانواری بیرون آمده، به انداختن تیر و تفنگ و ناوک فزین اشتغال نمودند، که غازیان نصرت شعار اندیشه از حربه و ستان آنها ننموده، در همان حمله اول جمعیت آنها را درهم شکسته، داخل میان قلعه شدند. و عموم آن طوایف را قتل و اسیر نموده، برخی خود را به میان جزایر و جنگل زده، به در رفتند.

بعد از قتل و غارت، جمیع ذکور و اناث آن طایفه را بیدک جا جمع نموده، اموال و اسباب آنها را غازیان ظفر قرین چون باز و شاهین طعمه جنگال خود نموده بودند، که عاید سرکار دیناری نگردید، و چگونگی را به خدمت سردار و الابار عرض نمودند.

و سردار مشارالیه جوانی بود فوخته و در عدالت چون نوشیروان آراسته، نظر به آیین مروت و دینداری از سرچرم آن طوایف گذشته، مقرر فرمود که اسرای آن جماعت [را] مرخص [نموده] و در همان موطن خود اسکنی داده مراجعت نمایند، و هرگاه طایفه دیگر از اعراب خیال تمرّد و سرکشی داشته باشند، آنها را نیز قتل و اسیر و علف شمشیر نمایند.

سرکردگان به فرموده عمل نموده، اسرارا مرخص، و از آنجا در حرکت آمده، روانه بنادر و جزایر دیگر که ایلات و احشامات آن سر از متابعت تأیید بودند [شدند]. همگی از خوف و رعب مطیع و منقاد شده، باج و خراج معمولی را مهمازی نمودند، چون خاطر از لوث فتنه آن جماعت فارغ ساختند، معاودت به ازدوی سردار نموده، مورد نوازش ملوکانه گردیدند.

و سردار و الابار امور آن ولایات را از سرحد شوشتر و هویزه و لار و بندرات و گرمیبرات و عراق عرب را به نحوی انتظام داد، که احدی از متتمرّدین و مخالفان آن حدود را وجود تمرّد نماند. و همه روزه با سرکردگان بهشکار بیرون آمده، به عیش و طرب مشغول بود، و پیوسته طبع خود را به غریب نوازی و عدالت گستری مصروف می‌داشت، و به غازیان مهربانی می‌کرد، و به رعایا احسان می‌نمود. مؤلفه

به نیک و بد مدام احسان می‌کرد	جهانی را ز بخشش شرمگین کرد
رعیت پرور شیرین کلامی	چو قدر خوش صاحب احترامی
به مردی رستم و سام نریمان	قضا از هیبت تیغش هراسان
میان سرفرازان نامداری	در اقلیم هنر چابک سواری

عدالت گستر و حاتم غلامش به طلاق نه فلك پیچیده نامش
 ز جودش عالمی آسوده گردید همه آندوه و غم فرسوده گردید
 به نحوی در دل‌های سپاه و رعیت محبت آن نامدار قرار گرفته بود، که چون فرزند
 عزیز و مهربان خاص و عام گردید، و آوازه عدل و داد آن خان عدالت بنیاد گوشزد
 اهالی و اعیان هر دیار گردید.

جمعی از مسدین بدعاش و بیخردان هنگامه تلاش از راه بخل و حسد، که شیوه
 بداصالتی و بدفاتی آن جماعت بود، در خلوت به خدمت بندگان آفتاب رفعت صاحبقرانی
 عرض نمودند، که علیرضاییک در هویزه و شوشتر باد نخوت و غرور در دماغ خود
 افکنده، ابواب بخشش و انعام بر روی خاص و عام گشوده، خیال تمرد و سرکشی دارد.
 و مکرر رسل و رسایل آن به معقظ رفت و آمد دارد، که اگر طاقت صندۀ عقاب اقبال
 دولت بی‌زوال نیآورد، به آن حدود کشیده پناه به خوانکار روم برد.

بسکه سخنان غرض‌آمیز عرض نمودند آتش غضب در کانون سینۀ آن حضرت
 مشتعل شده، چند چاپار روانه، و حسب‌الرقم مطاع مقرر شد که با غازیان تحت [امر] خود
 به‌زودی عازم درگاه جهانگشا شود.

چون مشارالیه از مضمون حکم همایون مطلع گردید، غازیان را برداشته، روانه
 درگاه والا گردید، و در عرض راه سوانجی که قابل تحریر باشد رونماد، تا وارد
 دارالسلام بغداد شد، و در آن روز که داخل اردوی ظفر شکوه گردید، موازی یکصد
 و بیست شتر زنبورک پردهن جلو انداخته، و شیک نموده، وارد اردوی معلی گردید،
 به‌حضور اقدس مشرف گردید.

نواب گیتی‌ستان در مقام مؤاخذنه و بازخواست درآمده فرمودند که: «خیرم‌سری
 و بی‌ادبی تو به مرتب‌های رسیده، که به عظمت داخل اردو شده، و زنبورک آتش می‌داده
 باشی، و جارچیان و ساولان به‌باهیوی و فریاد و فغان وارد درگاه جهان‌آرا کردی!»
 از این مقوله سخنان درشت قهر و کین گفته، مقرر فرمود که فراشان آن‌را گرفته
 محبوس نمایند. و محمد مؤمن‌بیگ قولر آقاسی مروی [را] که در سفر مزبور با
 سلیرضاییک بود، فرمود که رفتند اموال و اسباب آن‌را صورت نموده، به ضبط درآورد.
 بعد از آن، آن خان نوجوان چندتنقر روانه خدمت اشرف [کرد] که آمده
 عرض نمایند که: مرا به‌خاطر برادر اماموردی بیگ، که در ایبورد و دره‌جز به‌تسو
 خدمت نموده، مرخص کن. و فایده نداده، آن نامدار را در سیاه‌جال نموده حبس فرمود،
 و این حادثه در ماه محرم سنه ۱۱۴۶ به‌وقوع آمد. و آن نوجوان بیست و پنج مرحله
 از مراحل زندگانی طی نموده بود، که به‌قتل آن امر نموده، نخل حیات آن گلبن‌ریاض
 مروت و انصاف را به‌تیشه جور و اعتراف از بیخ‌وین برکنندند. مؤلفه

الموس از آن عارض کلگون جهانتاب افتاد در ایام جوانی زالم در ته غرقاب
 نگذاشت فلك تا که گشاید گل امید تا که خزان آمد گردید مهتاب (؟)
 و نشو و نمای آن نه سال بود. القصه نمش آن مرحوم را به‌روضة مطهر حضرت
 امام حسین (ع) برده مدفون نمودند.

۵۹

در شرح محاربه اول که فیما بین نواب گیتیستان
و توپال پاشای سردار واقع شد

روزگار غدار و زماۀ بی اعتبار شاعدی است دلفریب، و معشوقهای است با زینت
وزیب، که به خط و خال هوای نفسانی و غنچ و دلال عشوه کامرانی، هر دم یکی را در
آغوش محبت و برخی را بهالم محضت درآورد، و عروس خاتۀ گیتی محبوبهای است
جانفزا، که به عشوه گری شکر خند بسیاری از سالکان کعبۀ یتیم را گوشه نشین مصطفی
عیش و سرور ساخته، و بسی نامداران و گردنکشان را زهر بلا و ساغر فنا داده. لمؤلمه

جهان را نباشد به غیر از دوکار
برآرد یکی که به تخت بلند
نباشد ورا کار جز زهر و نیش
یکی را به مهر و یکی را به غم
کشد زیر گور و به خاکش کند
اگر چشم خود بینی روزگار
که پس حیلۀ سازی است ناسازگار
اگر شهریاری اگر ناتوان
منه دل به این چرخ پر واژگون
اگر زهر نوشی اگر شهد ناب
ز گل گل برآرد در این روزگار
بسی روزگار و بسی سال و ماه
دریغ از این چرخ پر انقلاب
دو روزی در این دیر ناسازگار
چو غنچه ز گل سرکه بیرون کنم
شکر خنده ای گر شود آشکار
بریزد چو دردم بن تار و پود
ز دردش مشو رفقه در روزگار
مخورغم تو آصف از این روزگار

غرض از تشبیت این مقال و تمیین این احوال آن است که حب جاه و جلال روزگار
و عروج بر معارج شهریاران عالیمقدار آن است، که برای دو روزه زماۀ غدار عرصه
روزگار را بر همدیگر تنگ و تاریک نموده در قتل هم می کوشند، و هیچ یک از سائر
مرادات جرحه هستی نمی نوشتند، و با شاهد دولت و عزت همدوش نمی گردند که بیک

اجل چون باد زود گل رشته حیات آنان را برهم می‌درد.

خلاصه مدعا آنکه چون صاحبقران دوران قلمه بغداد را احاطه نمود، قحط و غلایا بهمرتبهای بمسکنه آن دیار راه یافته بود، که همه روزه قریب به پانصد هزار نفر خود را از بروج و باروی قلعه بزمیر انداخته وارد اردوی جهانگشا می‌گردیدند. و در آن چند یوم، رسل و رسایل احمدپاشا آمد و رفت نموده، امان خواسته بود. و اراده آن داشت که دروب قلعه را گشوده، وارد درگاه خلایق پناه گردد.

و جمعی از مستحفظان شط، طرف پایین بغداد را گمی چیده، و در بالای آن سنگر بسته بودند، که اگر مرغی از کبودی فلک به زمین یا به اوج برین پرواز می‌نمود، به ضرب تیر تشنگ و ناوگ ضرب رنگ به خاک مذلت می‌افکندند. و هرگاه احدی از بغدادیان از بروج و باروی قلعه سر بیرون می‌نمود، چون تیر قضا از ضرب ناوگ بر جفا به زمین عود می‌نمود.

و از طرفین تردد و آمد و رفت راه نامداران قزلباش چنان بر محصورین تنگ نموده بودند، که به غیر از روشنی آفتاب منیس و تیرگی شب عالمگیر چیز دیگر را ملاحظه نمی‌نمودند. و از عدم آذوقه و مایحتاج، به غیر از دود آه ناتوانی و گریه و زاری بیقراری حاصل دیگر نداشتند. و به همه جهت از جهات، دور و دایره قلمه را احاطه نموده، احدی از آن طایفه را یارای نفس کشیدن و دم زدن باقی نمانده بود.

در این [وقت] چند نفر چابار که از سمت روم می‌آمده‌اند، و ارقام و مراسلات سلطان روم و عثمان پاشا مشهور به توپال سرعسکر را جهت احمدپاشا می‌آورده بودند، قراولان رکاب اقدس آنها را گرفته به درگاه والا آوردند.

چون از حقیقت حالات و ورود توپال پاشا استفسار فرمودند، عرض نمودند که موازی سیصد هزار کس از درگاه سکندر جاه خوانکار مقرر گردیده بود که از ولایات روم گرفته، یا دوازده هزار توپ و خمپاره عازم گردد. و در عرض راه ولایات بعبده موازی هشتاد هزار نفر پیاده، به علاوه سیصد هزار کس گرفته، منزل به منزل وارد می‌گردد.

[صاحبقران] چون ارقام خوانکار را مطالعه نمودند، به عهده احمدپاشا قلمی نموده بود که: چون عرایضی که در خصوص ورود توپوزخان و جماعت قزلباش بنمعاش به دارالسلطنه بغداد، و محصور شدن آن ایالت پناه، و تصرف کردن ولایات تابعه، و امداد و اعانت طلب نمودن، که عرض نموده بودی، به نظر امنای دولت در آن عدت رسید.

مقرر فرمودیم که توپال پاشا با موازی سیصد هزار نفر به جهت تنبیه و تأدیب معاندین قزلباش رفته، بعد از بازخواست توپوزخان را باید زنده گرفته، به درگاه جهان پناه روانه نماید. و مقرر فرمودیم که پاشای مذکور جمیع ممالک ایران را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورد. که انشاء الله تعالی اراده ما تیز چنان است که چون اسکندر ذوالقرنین قدم در عرصه گیتی ستانی گذاشته، ربع مسکون را به حوزه تصرف درآورد، و جمیع معاندین و خارجین راه و طریق سید المرسلین را تنبیه بلیغ و زجر بیدریغ نماید.

اولاً مستندالدوله العلیه العالیه وزیر اعظم را روانه فرمودیم، که معاندین قرلباش را گوشمالی داده، و توپوزخان را گرفته روانه نمایند، که بعد از خاطر جمعی سیاه قیامت آشوب حرکت نموده، و جمیع ممالک عالم را تصرف نمایم. و آن سلطنت آگاه، لوازم قلعه داری و سپاهیگری را مرعی و مسئول دارد، که در این چند یوم پاشای مذکور وارد خواهد گردید.

و چند ظفر مراسلات نیز توپال پاشا در خصوص ورود خود قلمی نموده بود، که در این چند یوم وارد می گردیم.

صاحبقران زمان چاپاران را مرخص فرمود، و چند نفر از بهادران کواکلان را به عنوان قراولی، با جمعی از طایفه اعراب که پلدیت آن سرزمین را داشتند، روانه سر راه توپال پاشا نمود، که رفته خبر معین بیاورند، که چون از ورود آن مطلع گردیم استعداد محاربه را سرانجام نموده، عازم سر راه آن گردیم، و قراولان مذکور را روانه، و خود به آراستن سپاه و تدارک محاربه لشکر کینه خواه [مشغول] گردید.

قراولان مذکور بعد از ده یوم وارد حضور ساطع النور اقدس گردیده، به عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانیدند که: در نواحی موصل به عساکر روم بر خوریم، که درودشت و بیابان الی نه پانزده میل راه که چشم بیننده روزگار کار می کرد، لشکر رومی بود که چون مور و ملخ در آن بیابان و جبال بر بالای هم ریخته، به استعداد تمام آراستگی مالاکلام عازم این حدود می گردیدند.

صاحبقران دوران، مردم موازی دوازده هزار نفر از نامداران قراچورلو و اکراد و مروی و افشار را بمر کردگی محمدخان قراچورلو و شاهقلی بیگ قاجار و اماموردی خان افشار و خانقلی خان کواکلان و غیره روانه نمود، که در مقابل عساکر رومیه چرخچی سیاه ظفر دستگا، بوده باشند، که متعاقب بندگان گیتیستان با غازیان ظفر همعنان وارد می گردد.

سرداران مذکور از خدمت نواب صاحبقران مرخص [شده] و در نواحی دره مسیب از دور علامت عساکر رومیه را دیدند، که آمده و در آن منزل کنار رود فرات منزل نمودند. و از آن جانب قراولان رومی بر سر راه قراولان قرلباش آمده فیما بین رود بیدل رو داده، دوفر از قراولان رومیه را زنده دستگیر نمودند.

چون تحقیقات عساکر رومیه نمودند، تقریر کردند که: سپاه ما را حد و حجاب نبی باشد، و از حدود شام تا این مرز یوم لشکر است، که پشت به پشت داده، چون از دهای دمان و چون نهنک دریای عمان، هر گاه قلاب نفس را بیندازند، جمیع ممالک ایران را بدم در می کشند، بسکه تعریفات از اردوی رومی نمودند، سرداران راناخوش آمده، سر هر دورا از قلمه بدن جدا نموده، در آب فرات افکندند، و چگونگی را به پایه سریر اعلی عرض نمودند.

و یوم دیگر آن سپاه بر خوف و خطر از آن منزل نیز در حرکت آمده، عازم گردیدند. قراولان طرفین فیما بین رد و بیدل نموده، عساکر قرلباش یک منزل عقب آمده، نزول نمودند.

و بقدر سی هزار نفر از غازیان رومیه به سرداری عمره‌ها از میان لشکر بیرون آمده، از اول طلوع بدرمنیر تا غروب آفتاب عالمگیر مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد، که از جانبین لشکر بسیار و نامدار بیشمار از نازغور و بهدار سرور رخت اقامت کشیدند، و نامداران عرصه کارزار در جنگ و جدال، خون‌آلود از عرصه کارزار مراجعت به حصار نمودند. و سرداران قزلباش در دم چایاران تیزدو و قاصدان نندرو روانه خدمت با رفت صاحبقرانی [نموده، از] چگونگی اختیارات و محاربات روم مطلع گردانیدند.

بندگان صاحبقران عنان عزیمت به مسند سعادتند دولت سپرده، باموازی پنجاه هزار نفر که سی هزار آن همه نامدار جوشن پوش بحر جوش رعد خروش [بودند] که هر یک با صد نفر از سیاه روم مقابل شدن را عاری می‌دانستند، مجموع دواسیه به استعداد وافی چون امواج بحر اخضر متلاطم گردیده، و بیست هزار نفر دیگر که همه جزایری تیزرو، و نامدار گردون گرو که هر یک نره شیر ژبان و پلنگ دمان بودند، و کمرهای طلا و نقره بر میان بسته، و کلاه نمد باشده‌های سیاه خراسانی و ابلق پهلوانی بر سر نهاده، و چرم پلنگ به جهت ناموس و ننگ در بر کرده، و شرابه و آشورمه و کتورگه طلا بر خود حمایل نموده بودند، و جزایران بر بند طلا و نقره بر سر دست گرفته، که هر گاه بدان هیبت و شجاعت برگردون پرفتحت یا کوههای با عظمت نظاره می‌کردند، چون برف بهاری و سیلابه صحرائی آب می‌گردیده، در رکاب نصرت مآب عنان عزیمت به صوب تنبیه و تأدیب معاندین معطوف فرموده، بنه و از دوی کیهان بوی را به امانوردی - خان افشار و محمدخان بلوچ و چند نفر دیگر از امرای معتبر خود سپرده، روانه گردید.

و آن روز و آن شب ایلغار نموده، در نیمه شب خود را به عساکر فیروز مآثر و سرداران سپاه خود رسانید، و از احوال قشون رومیه استفسار نمود.

عرض نمودند که: در این چند یوم هر چند خواستیم که کل جمعیت و عدت سپاه مخالف را مشاهده نماییم، میسر نگردید، و از تلال و جبال که ملاحظه می‌شود، چندانکه طایر تند پرواز نظر، به پروبال نور بصر طیران می‌نماید، غیر منزل و اماندگی به جای دیگر نمی‌رسد، و چند مرتبه که مجادله نمودیم، به کشتن و بستن المی به آن طایفه راه نمی‌یابد، و حال که بندگان فریدون فال وارد گردیده‌اند، بهر نحو که رأی عالم آرا قرار گیرد، به دفع و رفع معاندین اشتغال ورزیم.

بندگان صاحبقران تکیه به کرم الهی نموده، در آن شب عساکر منصوره را دسته به دسته نموده، هر یک را به سرداری عالی تبار سپرد، و جمعی از نامداران را با موازی پانزده هزار جزایری در تیپ عساکر نصرت شعار قرارداد، و در سنین سپاه غازیان قاجار و بیات و بغایری و غیره را تعیین فرمود، و در بنین نامداران اکراد و بختیاری و هراتی را تعیین نمود، و در میسر سپاه حسنعلی خان و رجعلی خان را با قشون عراق و فارس مقرر فرمود، و در میمنه جنود هزاران افغان را تعیین نمود، و در قلب عساکر فیروز مآثر غازیان الوار و فیلی و فارسی و خراسانی و سیستانی را قرارداد، و در پیش سپاه نامداران

محرکه یلی و دلیران رزم ویردلی جماعت افشار و قراچورلو و مروی و قاجار را مقرر نمود که قرار گیرند.

و به همگی دستها و سر کرده‌ها و نامداران و دلاوران قدغن و تأکید نمود. که خودسر اسب به جولان تیاورند، و تیر و تیغ بر مخالفان نیندازند. در آن شب به آرامستگی دستها و دلداری شیر [مردان و] نامداران پرداخت.

صبحی که چشید خورشید تیغ زرانند از نیام افق کشید، به قطع سلسله جمعیت انجم روی به مساحت روزگار آورد. و اجل معلق در فلک مطبق به نظارگی دلیران کار دیده و جوانان نورسیده مستعد حرب ایستاد. و گردون جفاکار و روزگار بر اعتبار [بنا] دست و جنگال خون آلود چون هزارستان به نغمه و سیود اشتغال و وزید، و زال پرشکید، و دنیای پرفریب چون نگارخانه چین خود را به زر و زبور تمام آراسته، دولت بر بقا و نکبت پرچم با هم دست به گریبان شده، هردم خود را به طریقی به نظر فریبندگی جلوه می‌دادند. و نکبت فلک زده‌گان به دولترای صاحب دولتان نزول می‌نمود، و سلطنت و کامرانی صاحب دولتان طبل کوچ نواخته، به خانه بیدولتان سنگی می‌گرفت، لمؤلفه چنین روزگاری است بر آب و رنگ گهی صالح آرد گهی نیز جنگ گهی کین بیار گهی خرمی گهی درد آرد گهی بیغمی یکی را سزاوار شاهی گناه یکی را بکشتی تباهی کند (؟) یکی را کند نادر روزگار یکی را بر آرد ز جانش دمار یکی را کند رستم بیلنگ یکی را بر آرد به گردن کفن یکی را کند شیر پروردگار یکی را کند سرور انبیا یکی را کند شادمان از جهان یکی را به درد و یکی با الم یکی را کند بلیل روزگار یکی را بهستان ز بلیل فروز (؟) یکی را به سوز و یکی را به ساز عجب تر از آن شمع پرسوز آه هزاران چو پروانه بیقرار نگرید این چرخ بر اضطراب بسی یاد دارد چنین روزگار همه پهلوانان همه جانستان نگرید این چرخ رنگ آبنوس هر آنکس به میدان این زال پیر یکی را بر آرد چنان بر سر به یک دم کند هر دو را خوار و زار چنین است آیین این پرشکب

که داده بسی طالبان را فریب

الهی تو بر آصف بیقرار
 امیدش چنان است که در کربلا
 غرض آن دو لشکر نهادند روی
 همه ازدها و همه شیرگیر
 چو برقی که جستن کند از سما
 چو دریای آتش به جوش و خروش
 ز سم ستوران و جوش یلان
 خروشیدن کتر دم کرنا
 دو لشکر دو خورشید گیتی فروز

القصة امیر صاحبقران به صف آرای مشغول شده، نامداران را فوج فوج دسته بدسته به سرداران متانت دار و دلیران کارآزموده روزگار سپرد که از سمت میسره جماعت قراچورلو و افشار و مروی را تعیین نموده بود که چون سد سکندر و دریای اخضر به هیئت اجتماعی قرار داشتند، که ناگاه از فرازخامه ریگ قریب پنجاه شصت هزار عثمانلو [که] به سرداری همیشه پاشا مأمور بودند، و از غرور شهامت در عرض راه علیحده از اردوی توپال پاشا بیزول می نموده اند، و در آن روز غم اندوز از عقب عساکر روم سوار شده بودند، وارد آن نواحی گردیدند که ملحق به عساکر خود گردند.

و از آن جانب نامداران مذکور، چون علامات را معلوم نمودند، تصور کردند که مگر قشون توپال پاشاست، جمله چون شاهین بھری که به جانب مرغابیان شتابند، بی اختیار از یمین و یسار با ستانهای ثعبان کردار و سیوف آبدار [سوار] بر بادبایان برق آثار حمله برده، به صرصر هیجا و هجوم خرمن ثبات و سکون قشون روم را به یاد فنا دادند، و از تواتر حملات بعد از اندک زمانی [سیاه] همیشه پاشا چون روباه از حمله غضنفر و مانند کبوتر از صدمه شاهین فرار اختیار نموده، یکی بر دیگری در گریز سفت می نمود، و همیشه پاشا هر چند بر مراجعت جنود سعی نمود، فایده ای مترتب نگردیده، متفرق گردیدند.

و مبارزان نامدار قزلباش بر عقب آن بخت برگشتگان بر مراکب تاخته، تا نواحی طوق چایی تعاقب نمودند، و حسب الامر خاقان گوش و بینی بسیار به جهت نشانه بریدند، که محاسب و هم از تعداد آن عاجز بود، و غازیان قزلباش به خاطر شاد و طالع خداداد مشغوف گردیدند، که توپال پاشا را در کمال سهولت شکسته، به نوازشات صاحبقرانی ممتاز خواهیم گردید.

و از آن جانب عساکر روم هفتاد و سه بر روی یکدیگر در مقابل لشکر ظفر اثر کشیده، توپهای ازدها کردار و خمپاره های آتشبار را بر روی غازیان بسته، گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ برفرق مبارزان باریدن گرفت، و دلیران غضنفر آیین با ییزه های جانستان و شمشیرهای الماس گون سوار شدیدیزان پرستیز گردیده، مهمیز بر نکاوران خارا انگیز زده، چون رعد خروشان و چون دریای جوشان داخل میدان شده،

به نرد آراغی و دلاوری مشغول شدند. لفظه

دلیران به یکدیگر آویختند
قران کرد با یکدیگر صبح و شام
به دنیا نمودار شد رستخیز
بیارید یک تند باران مرگ
سپه اندر آن گشتی فوج فوج
ستاره به موج اندرون شد حباب
چو دید بخت فیروز را منقلب
و یا اختر از وی برآشفته بود
چو ماهی به دریای خون پرزتاب
چنان گو دل از مسکن خود برید
فتاده به روی زمین فرش خاک
به لشکر که ای گرد نام آوران
نمانده به ایران سپه آب تاب
ز دشمن به خود آبرو آورید (؟)
ز جا اندر آمد به مانند گوه
بهادت رو با دل کینه خواه
که هر يك بمانند شیر عرین
همان خاک یا خون درآمیختند
نگونسار شد رایت نادری
قضا را جز این نیست آیین و راه
نه در خاک و نه تخت شاهنشاهی
اگر مرد کار است اگر شهریار
گهش مهر قهر و گهش قهر مهر
به خود آیی دل چه بیچارگی است
که جز رنج در گنج این گنج نیست
دل آسوده از عرش و پستی شویم
به کف اندر آن جام گوهر نگار
به عقل جهان ندیده پیمان کنم
نجویم به خود راه تاریک آن
کنم خاک در چشم دنیای دون
نمایم به تو شرح کاوس کسی
چه سان بود در قید چنگش اسیر
نه منظور نظم است بیدار شو
که نیکو سخن بود وزیا صور

دو رویه سپه مرکب انگبختند
کشیدند شمشیرها از پیام
ز بس گرم شد گیسو دار ستیز
بیاراست ابراجل ساز و برگ
ز خون دشت و صحرا درآمد به موج
از آن قیرگون شد رخ آفتاب
سپهدار ایران شده مضطرب
تو گویی قضا دست وی بسته بود
سپه جملگی بود از قحط آب
در آن دم یکی نخت بادی وزید
سپه جمله از تشنگی دردناک
خروشید سر عسکر رومیان
بیکباره گزید اطراف آب
جلو ریز مردانه زور آوردند
بیکباره آن لشکر پر شکوه
جلو ریز بگر به ایران سپاه
وزین سو دلیران ایران زمین
ز هر سو به دشمن در آویختند
چو شد بخت فیروز اسکندری
عنان پیچ شد شاه ایران سپاه
نخشد زمانه به کس فرهی
شد کس از آن در جهان کامگار
چنین باشد آیین گردان سپهر
خود از قهر و از مهر آن چاره نیست
چه در گنج گیتی که جز رنج نیست
همان به که سرشار مستی شویم
بیا جان من ساقی گلندار
به من ده که آرایش جان کنم
که هرگز نیویم به نزدیک آن
به جولان در آرم کمیت جنون
به بانگ سرود و به آواز نسی
که چون بود در عهد آن زال پیر
جلوکش تو مجنون وهشیار شو
به هم طبعی آسفا بر هنر

بسی رنج برده در این روزگار که مانده از او این سخن یادگار
دویتی در این نامه نادری که گفتمی بس است بهر نام‌آوری
و تو به چنان روم چون تگرگ [و] باران از برق آتش دادن تفنگ و رعد و صدای
بادلیج و ضربت گرز و از صدمات قلع و قمع گلرله‌های تفنگ هوای معركة رزم را چون
زول اجل ناگهان در فضای کون و مکان انداخته، طوفان نوح و حادثه چنگیز ظاهر
کردند.

مصطفی پاشای حلبی با سی هزار کس از نامداران بدو سوار شامی با نیزه‌های
خطی عربی و طپانچه و صف‌بوژن‌های رزمی از قلب سیاه رومی چون برق شبتار و چون
آتش پر شرار بیرون آمده، خود را بر مسیره سیاه قزلباش زده، سلک جمعیت غازیان
عراقی را برهم زده، رعشه‌ای صعب در آن طایفه بهم رسیده، که از شدت گرما و عطش
گرا بیا غازیان عراق و فارس عنان عزیمت به سمت بندگان والا دادند.

چون صاحبقران زمان ضعف و ناتوانی سیاه را ملاحظه فرمود، غازیان الوار و
بیات را به اعانت آن سپاه مقرر فرمود، که جلوریز در آن معركة پرستیز حمله نمودند.
و صدای گیرودار مبارزان «نیلم، نیلم» زخم‌داران بر کیودی گردون و فلک نیلگون قام
چون رعد بهاران بچیده، هنگامه رزم چون روز قیامت و صور اسرافیل ظاهر گردید.
که ناگه فوجی دیگر از طایفه رومیه به سرداری حسن پاشای شامی حمله بر میمنه سیاه
صاحبقرانی زده، شورش رستخیز در آن رزمگاه پرستیز ظاهر گردیده، و از طرفین
دو سپاه مخالف فوج فوج و دسته بدسته حمله آور گردیدند.

چون خاقان گیتیستان عساکر خود را مضطر و سپاه رومیه را مظفر ملاحظه نمود،
در دم جارچیان بلند آواز و ساولان چاره‌ساز را مقرر فرمود که رفته [خبر دهند تا]
دسته قراچورلو [که] به سرداری سردارخان و محمدخان بودند، و شاقلی بیگ مروی
با غازیان تحت [امر] خود، و مهدی‌خان افشار با دسته‌های خود، به زودی به اعانت
عساکر منصوره وارد گردند.

چون قاصدان گیتیستان وارد حضور سرکردگان ذوی‌الاحترام گردیدند، و مجادله
جمعیت و وفور و کثرت و اضافگی آن طایفه را مذکور نمودند، امرای مذکور بدون
تأمل و تکسر با سپاه فیروز دستگاه عازم خدمت صاحبقرانی شده، و بعد از طی مسافت
و [از] عطش و تشنگی [تردید] به هلاکت رسیدن، وارد آن محشرگاه گردیدند، که
تا چشم بیننده روزگار اثر می‌کرد، درو دشت و بیابان سپاه رومیان بود، و از صدای
نوب و تفنگ اجل نامداران در پرواز و [از] ضرب شمشیر بران و نیزه جانستان خون
به طریق رود جیحون روان گردید.

اما چون صاحبقران دوران از ورود غازیان مطلع گردید، رخصت میداننداری
به ایشان داده، و خود نیز به نفسی نفیس و ذات میمنت انیس حمله بدان سپاه کینه‌خواه
نمود. چون دو ساعت بازار رزم چون دریای جوشان و چون کوره خندان گرم گردید،
از گرمی و شدت بروج سرطان و اسد، فراز زمین معركة کارزار چون آتشکده فرنگ
و بلغار در تاب، و دلیران نامی از عدم [آب و] تشنگی بیتاب گردیدند.

و در آن روز محنت اندوز که نوروز رومیان و شب [شم] اندوز ایرانیان بود، هر چند سعی و جهد نمودند که خود را به کنار دجله رسانند، از عطش [و] پژمردگی، خاطر، خود را سیراب نمایند، سپاهیان روم به ضرب توپ و تفنگ سرهای گذرها را مسدود نموده، ممانعت می نمودند. و هر یک از نامداران [که] به جهت شربتی آب به سمت دجله بغداد عازم می گشتند، از تیر تفنگ مرگ آهنگ شربت شهادت از دست ساقی کوثر می چشیدند و نامداران جزایری از عطش [آب] و تشنگی سینه خود را فرس زمین نموده، جان به جان آفرین می سپردند، و مرکبان تیزدو از عطش آب از تنگ و دو فرومانده، صاحبان خود را اسیر تیر تقدیر می نمودند.

اما [چون] صاحبقران دوران آنهمه ضعف و ناتوانی در سپاه خود ملاحظه نمود، نامداران قراچورلو و مروی را تحریک جنگ نموده، خود ممانعت فرموده، غنی خان افغان [را] با دوازده هزار نامدار ابدالی به اعانت طایفه مروی روانه فرمود. چون یک ساعت دیگر مجادله صعب واقع گردید، غازیان افغان نیز از عدم [آب و] تشنگی با بر عقب نهاده، عرصه میدان از دلیران خالی شد.

چون صاحبقران زمان در آن روز هر چند سعی و جهد نمود، به غیر از ضعف طالع خود و قوت لامعه رومیان چیز دیگر ملاحظه نفرمود، ناچار به غازیان مروی و افشار و قراچورلو و افغان مقرر داشت که: معرکه رزم را گرم داشته، هموار هموار خود را به نیپ برسانند، که داخل سنگر گردیده، شاید در شب ظلمانی خود را به کنار دجله گرفته، و از تشنگی نجات یافته، دمار از روزگار لشکر اشرار بر آوریم.

چون سرکردگان از فرمایش صاحبقران مطلع گردیدند، به هیچ فرمان قضا جریان خواستند مراجعت نمایند، که روعیه هجوم آور گردیدند. جماعت افغانه تاب صدمه آن گروه بی عاقبت [را] نیاورده، عنانریز پا بر عقب نهادند. و از اطراف رومیان زور آور گردیده، میمنه و میسره سپاه فیروز دستگاه برهم خورده، عنان قرار به سوی فرار داده، از منزل ینگیجه که این حادثات رخ نموده بود، با دیده گریان و سینه بریان در آن پره بیابان، هر یک از نامداران و گردنکشان در صحاری و جبال چون ستاره بنات النعش متفرق و پراکنده گردیدند.

اما چون صاحبقران دوران احوال خیرمآل خود را در زوال مشاهده نمودند، ناچار روی از نبرد بر تافته، با فوجی از غلامان و اخلاص کیشان، به سمت بهروز روانه گردیدند. و اکثر از دسته ها با جمعیت خود از آن معرکه نجات یافته، متعاقب روانه گردیدند. و توپخانه و زنبورکخانه و بیست هزار نفر جزایری و ده پانزده هزار کس از غازیان شیرشکار، در آن روز بی اعتبار غرقاب بحر فنا و گرفتار لشکر دعا گردیدند. اما صاحبقران زمان چون روی از معرکه نامرادی برگردانید، با دیده پر آب و سینه کباب فرهادیگ جلودار خود را به سرعت روانه سنگر بغداد نمود، که اهل حرم و پردگیان سردق جاه و جلالت را از آنجا برداشته، به سمت کرمانشاه روانه نمود. و خود در همه جا به سرعت تام و اندیشه بی سرانجام خود را پدرو بهروز رسانید، و دل پژمرده و خاطر افسرده و جگر پرسوز خود را از آب روح پرور کامیاب نموده، ساعتی توقف

فرمود. و از آنجا نیز در حرکت آمده و دو میل راه فاصله در کناره رود مذکور تزلزل و اجلال فرمود.

غازیان و دلیران اردوی کیوان شکوه، پیاده و سواره از دام اجل گریخته، فوج فوج وارد حضور گیتی سرور می‌گردیدند. اما دسته علیمردان خان فیلی در حسین گیرودار چون در قلب سپاه صاحبقرانی و مشرف به شط بغداد بودند، با سپاه خود بزرگ دست قشون رومیه زده، کنار شط را گرفته، به فارس رفت.

و برخی از غازیان که در آن بیابان راه غلط نموده متفرق گردیدند، قریب پنج شش هزار کس به احشامات عبدالرحمن عامری برخوردند. آن نامدار به قدر قوه و استعداد خود از اسب و یراق در وجه آنها داده، ایشان را سالمآ غانماً آورده، در و منزل کرمانشاه، رواقه [حضور] استادگان پایه سریر معدلت مصیر صاحبقرانی نمود.

اما چون نواب صاحبقران از آن منزل در حرکت آمد، هر چند به امرا و نامداران قدغن فرمود که خودسر اراده به جایی ننمایند فایده نداده، هر یک سر خود گرفتند، و آتش غضب در کانون سینه او شعله ور گردید. با غازیان افشار و مروی و قراچورلو و قاجار و افغان ایلغار نموده، در حدود دهبلا (؟) متعاقب غازیان فراری رسید ترخان کرد که از اجله معتبر آن جماعت بود. گوش به قدغن صاحبقرانی نموده بود، با دسته خود که بقدر ده هزار نفر می‌شدند، آمده در آن منزل تزلزل کرد.

نواب صاحبقران آن را طلبیده، مورد بازخواست نموده، به قتلش فرمان داد. در همانجا در حضور اقدس به سیاست رسید. چند نفر دیگر از مین پاشیان را گوش و بینی نموده، به نحوی خوف و رعب بر آن جماعت مستولی شد، که هر یک سوراخ موشی را به جهت مخفی شدن به هزار تومان خرید و فروخت می‌نمودند. چون سایر غازیان چنان مشاهده نمودند، همگی از گرد راه آمده، در زیر علم نادری تزلزل می‌نمودند.

چون اجتماع عاقر رکاب والا و امرا و معارف سپاه قریب به سی هزار نفر رسید، در حین حضور در مقام بازخواست در آمده، به لفظ گهربار فرمود که: ای نامرد چند به این نحو که شما فرار نموده، رو به خانه آورده‌اید، مزد گریز و شکست از رومی برای زنان [خود] می‌برید، و خبر رسیدن شوهر تازه به ایشان می‌دهید، که تحریک زینت و آرایش نموده، و مستعد حرب (؟) عثمانلو بوده، و سه و سرفه نیز کشید، باشند، خاک بر غیرت شما و بر زندگی شما! و حال چنان اراده دارم که از همین منزل مراجعت نموده، مجدداً بر سر توپال رفته، یا آنرا متفرق ساخته، جبر این نقصان خواهیم نمود، یا جان و مال خود را هدف تیر بلا نموده، عار و ننگ به خراسان نخواهیم برد.

[] به عرض در آمده، گفت: هر گاه بندگان والا به کرمانشاه تزلزل اجلال نمایند، و غازیان تدارک خود را دیده، معاودت نمایند اولی خواهد بود، این سخن بر مزاج اشرف‌گران آمده، به قتل آن امر نمود.

بعد از سایر امرا و رؤسای سپاه که سؤال نمودند، همگی عرض نمودند که: تاجان در بدن داریم، از کوشش عثمانلو مضایقه نداریم، و از همینجا معاودت می‌نمایم!

چون صاحبقران زمان خوف و رعب غازیان را ملاحظه نمود، و انتظام امور سپاه را منظم دید، سوار شده، مراجعت به صوب دشمن نمود. چون همگی غازیان و سوفیان رکاب والا را محسوم جنگ و جدال دید، و چون مدعای صاحبقران زمان امتحان عساکر فیروز نشان بود، امرا و سرکردگان را تحسین فرموده از عرض راه مراجعت به صوب کرمانشاه نمود، که بعد از تدارک غازیان عازم گردند.

چون با غازیان ناهی و سپاهیان گرامی روانه کرمانشاه گردید، در بین راه نظر کیمیا اثر آن حضرت به ملامحمدعلی فردوسی که به ترتیب کتاب و نظم وقایع زمان فرخنده نشان خاقان صاحبقران مأمور شده بود افتاد که در بالای خامه ریگی پیاده و حیران ایستاده، ملاحظه عساکر منصور می نماید، صاحبقران زمان آن را طلب فرموده، گفت: از ناسازگاری روزگار و بی مساعدتی طالع جفاکار که در این سفر روداده، چه خواهی گفت؟ بدیهتاً این دویست را عرض نمود:

از این رفتن و آمدن عار نیست که بی جزر و مد بحر زخار نیست
شکست صدف تا نشد آشکار هویدا نشد گوهر شاهوارا

بندگان صاحبقران تحسین و آفرین نموده، ملامحمدعلی مشارالیه را مشمول نوازش و الطاف گوناگون گردانید.

و از آن منزل در حرکت آمده، در یک منزلی کرمانشاه محمدخان بلوچ با بنه و آغریق که در سنگر بغداد [بود] وارد حضور مطمح النور اعلی گردید، و خزانه و اموال و اسباب کارخانهجات سرکار کیتیستان، و غازیانی که باقی مانده بودند، محاسب و هم از تقریر آن عاجز بود. و همگی سکنه اردوی کیوان شکوه برهنه و عریان ملحق به عساکر صاحبقرانی گردیدند، و پرده گیان سراق جاه و جلال تا وصول کرمانشاه سرایرده آنها زیر بوتها و سایه سر آنها زیر درختها بود، که محمدخان ایشانرا سوار مرکبان باد رفتار نموده، و بمایلنار فرار کرده آورده بود.

آن خسرو کامگار و نادر روزگار وارد کرمانشاه گردید، دردم موازی یکپنزار نفر از نامداران کاربین و دلیران اخلاص آیین را فرمایشات داده، روانه خراسان و عراق و فارس و آذربایجان نمود، که رفته از حکام و مباشرین هر دیار [بخوانند که] اسلحه و یراق و شتر و ملبوس و چادر و اسباب آنچه در جباخانه خزانه و تحویل عمال هر ولایت از نقد و جنس بوده، به چاچاری روانه درگاه معلی نمایند.

و حسب فرمان قضا جریان نیز به عهد معتمدالدوله العلیه العالیه طهماسبخان جلایر که در حین حرکت [از] ارض فیض بنیان با جمعی از غازیان خراسان روانه دارالسلطنه هرات نموده بود، که چون سرحد دارالقرار قندهار بود در آن حدود توقف نماید، [مقرر شد که] آن نیز وارد درگاه جهان آرا گردد.

۶۰

ذکر وصول موکب صاحبقران بعد از شکست به‌دارالملک همدان و صدور بعضی حالات

به تأییدات قادر لایزال و تقدیرات ملک متعال بندگان عظیم‌المثال با جهان جهان اندوه و حجله حجله غم و کوه کوه، بعضی وعداوت وارد همدان گردید. قبل از ورود کرمانشاه در منزل بندعلی، محمدخان بلوچ را رقم سرداری عنایت فرموده، روانه کرمانشاه و هویزه و شوشتر و بروجرد نمود، که رفته در آن حدود بیست هزار کس ملازم رکابی گرفته، به‌زودی وارد درگاه جهانگشا گردید. و محمدخان از خدمت بندگان سپهر مکان مرخص، و به‌سرعت وارد آن دیار گردیده، در گرفتن ملازم دیوانی اشتغال ورزید.

چون سابق بر این امیرخان حاکم فارس به‌علت تقلب و تصرف معزول، [و حکومت آنجا] حسب‌الرقم مطاع به‌عهد احمدخان مروی [محول شده بود] که در هنگام حرکت از ارض اقدس سکنه مرو شاه‌یجان عرض نموده بودند: در باب بستن بند مبارکه مرو، اسماعیل‌خان گوره خن زین از عهده آن کار به‌در نمی‌آید. بندگان گیتی‌ستان احمد سلطان را [مأمور آن کار کرد. و او] موازی دوهزار عمله را، که از نواحی خراسان مقرر فرموده بود، برداشته [روان شد] و یک سال تمام در بستن بند مرو هر چند سعی بعمل آورد، فایده‌ای مترتب نگردید. ناچار به‌خدمت استادگان بارگاه بلند جایگاه عرض نمود. و حسب‌الترمان قضا جریان مقرر گردید، که چون در بستن بند مرو عاجز است، عمله را مرخص نموده، معاودت به‌ارض اقدس نماید.

بعد از ورود آن نواحی، حسب‌الرقم مطاع مقرر گردید که حکومت ولایت فارس را بدان مقرر فرمودیم، باید با جمعی از هواخواهان و دولت طلبان خود روانه آن حدود گردیده، و در فرمانفرمایی آن دیار لوازم اهتمام را بعمل آورد. و احمدخان مروی با جمعی از غازیان روانه فارس گردید، و در حدود آن ولایت سکنه آن دیار استقبال نموده، در حکومت آن نواحی اشتغال ورزید.

اما راوی ذکر می‌کند که چون صاحبقران زمان مادامی که در نواحی بغداد سکنی داشت، خزاین و گنج و گوهر و غنیمت و اموال که از مداخل خراسان و عراق جمع می‌نموده بودند، و از نواحی بغداد از تاخت و تاراج دواب و اموال نموده بودند، همگی آن در همدان

۱- در حاشیه افزوده: و دیگر حسب‌الامر مقرر گردید بود که ملاعلی‌اکبر ملاباشی و میر ابوالقاسم کاشی، شاه طهماسب را از مشهد مقدس آورده، در مازندران سکنی دادند، که بعد از فتح روم مجدداً باز سلطنت را در کف کنایت او گذارد، و بیگناش‌خان عم خود را به سرداری کیلانات مقرر داشت. (برگرفته از جهانگشا ص ۲۵۹).

سرجم بود. در حین ورود میمنت نمود اولاً سرکردگان و میباشیان و پوزباشیان و دهباشیان و غازیان ظفرشکوه را به حضور اقتس طلبیده، مقرر فرمود که آنچه از اموال از اسب و شتر و قاطر و اسلحه و براق و تند و جنس و ماکول و ملبوس، خواه در محاربه، توپال و خواه در سنگر بغداد تلف شده باشد، جمیعاً را سیاه نموده، به دفتر خانه همایون بپارند، که از خزانه عامره تحویلداران را مقرر فرماییم، که قیمت آن را تمام کمال تسلیم نمایند.

نظر به فرمان قضا جریان، غازیان و سرکردگان هر یک به خواهش خود بدقیقت اعلیٰ اضعاف مضاعف به قلم آورده، از قرار قلمداد خود تنخواه بازیافت نمودند. و اکثر از سایر ملازم بود که نقری دویست و سیصد تومان ادعا نمود، و نواب صاحبقران بدون تشخیص به همین قرار مقرر فرمود، که تمامی را نقد از خزانه تسلیم نمودند. و موازی یکصد و چهل هزار اسب و شتر و قاطر، که قبل از این غازیان نصرت نشان از تاخت آنه و سلیمان بیه و کرکوت و سلیمانیه و غیره بلاد عراق عرب آورده بودند، و در محال همدان در مراتع والنک یله بودند، سوای آنچه از بلاد عراق و خراسان حسب فرمان نادر دوران آورده بودند، به غازیان داد.

و آنچه ملبوس و فروش و رجوت فرمایشی، که حکام و عمال ولایات ممالک محروسه ارسال دربار کیوان اقتدار صاحبقران نموده بودند، آن را نیز که به قرب پنجاه هزار دست بود، به ملازمان رکاب و الا تقسیم نمود.

و در عرض مدت چهل یوم، به نحوی پنجاه هزار کس را تدارک دید، که عقل بیننده روزگار و گردش لیل و نهار چنان تدارک و اسباب به نظر در نیآورده بود. چون خاطر جمعی تمام حاصل نمود، در این وقت به سامع اجلال رسید که توپال پاشا بقدر سی هزار کس به سرداری پولادپاشا به عنوان قراولی پیش جنگ وارد نواحی سلیمان بیه و کرکوت گردانیده، و معلوم نیست که به کدام سمت حرکت دارد.

بندگان صاحبقران عمال و مباشرین اموردیوانی را به حضور طلب فرموده مقرر داشت که تشخیص نمایند که احدی از غازیان مانده که تنخواه به ایشان نرسیده باشد؟ عرض نموده بودند که: جمعی از اعراب شوشر و هویزه که پانصد نفر می شوند، ده هزار تومان طلب آن جماعت باقی مانده، و دیناری در خزانه عامره باقی نمانده.

از استماع این سخن رنگ نواب صاحبقران متغیر شد، که در این وقت چند نفر چاپاران از دارالسلطنه اصفهان، از نزد طهماسب خان و کیل الدوله وارد [شده]، و به عرض همایون رسانیدند، که بقدر سی هزار تومان غیر از مداخل متمرری وصول نموده، روانه درگاه عالم پناه نمود.

و مقدمه ورود طهماسب خان [به اصفهان] به نحوی است که چون مدتی در دارالسلطنه هرات به فرمانروایی متمکن بوده، متمردان و سرکشان آن دیار را گوشمال بزا داد، چاپاران نواب گیتیستان در حین شکست از منزل بهروز وارد شده بود، که به سرعت

تمام عازم دارالسلطنه اصفهان گردید، و بعد از ورود آنجا به هرنحوه رای عالم‌آرا قرار گرفت، از آن قرار معمول و مرتب دارد.

و طه‌ماسپ‌خان در ورود به دارالسلطنه مذکور، اسب و یراق و شتر و ملبوس و چادر سایبان پادشاهی را آنچه ممکن شد خود برداشته، عازم درگاه جهان‌پناه گردید. بعد از دریافت شرف یاساطبوسی [و] سفارشات درباب محافظت جانب عراق، مجدداً روانه اصفهان شد. و اسباب به دفعات روانه همدان نمود.

و در این وقت بقدر سی‌هزار تومان، از جمعی که به آن عرض نموده بودند که از فلان کس طلب دارم، محصل تعیین نمود که از مؤدی و مؤدی‌الیه وصول نموده ضبط نمایند، و دیگر احدی جهت عرض حسابی مخود عرضی نمی‌نمود. و مردم سلوک سردار مشارالیه را به ایستادگان پایه سریر اعلیٰ عرض نمودند. مقرر فرمود که مشارالیه وکیل مختار دارالسلطنه این دولت است، به هر چه صلاح داند، به عمل آورد. و ارقام عطاچه برای سردار مذکور مرقوم فرمود که در دارالسلطنه مذکور توقف داشته، به ساختن اسباب و مایحتاج اردوی کیوان شکوه اشتغال ورزد. سردار کثیرالاعتدال بعد از سرانجام تجملات صاحبقرانی و باز یافت سی‌هزار تومان، رضاجویی از صاحبان آن حاصل نموده، و طلب ایشان را مهمسازی نمود.

اما چون نواب صاحبقران بالمره خاطر از رهگذر آن مهمات فارغ ساخت، با تمامی امرا مشورت نمود که: هرگاه مقدمه این شکست گوزند حسین شاه افغان شود، احتمال دارد که فرصت غنیمت شمرده به استعداد تمام عازم اصفهان گردیده، به آن خطه ارم‌نشان متولی شود. اولی این است که ایلیچی به جهت خواستگاری زینب‌خاتون همشیره آن فرستاده، طرح موافقت انداخته، آن را مشغول سخنان محبت‌آمیز و حرفهای خوش‌آمد انگیز ساخته، مادامی که [نتیجه] مجادله ما و توپال‌پاشا عاید گردد، هرگاه عنایت‌الهی شامل حال نواب همایون ما گردد، آنچه از دست حسین برآید تقدیر ننماید. و به توفیق الهی بعد از تشبیه معاندین رفته دمار از روزگار آن برآورم.

امرای عظام عرض نمودند که: ایلیچی که نزد چنین شاه می‌رود، باید مردی باشد سخندان و کارآگاه، که به تجارت روزگار رسیده، و زهر و شهد لیل و نهار را چشیده، و در مکالمه و گفتگو عاجز نبوده، از صولت پادشاهی اندیشه ننماید، و در جواب و سؤال مناسب سخن گوید. اگر چنین کسی که به صفات مذکور آراسته باشد [برود]، می‌تواند پادشاه افغان را به سخنان دل‌فریب از آمدن منع نماید.

چند نفر از سرکردگان را که هر یک دانای روزگار بودند، به خدمت اقدس عرض نمودند، پسند طبع همایون نیفتاد. و در اندیشه آن بود، که در این وقت به خاطر اقدس رسید، که محمد مؤمن بیگ قول‌لر آقاسی مروی [را] که گوی سبقت از همگان ربوده، و در شجاعت حلقه در گوش گردنکشان روزگار نموده، و در تمهید و سلوک و گفت و شنود سخنوران دوران و علامه‌های ایران را عاجز نموده [بفرستد].

مشارالیه را به حضور ساطع‌النور اقدس طلبیده مقرر فرمود که: چون مردی هستی قدیم، و در جاده عهد وفا مستقیم، باید عازم دارالقرار قندهار شده، تحف و هدایا

بجهت پادشاه بلندجایگاه حسین شاه برده، اظهار مواسلت مارا به دودمان پسر خاندی نموده، بعد از ایجاب و قبول و رضای پادشاه صاحب قیلول، مراجعت به اردوی کیوان شکوه نمایی، که تدارک مایحتاج ازدواج طرفین را دیده، مجدداً تحف و هدایای بسیار روانه نماییم، که شاهزاده مکرمه معظمه را در هودجهای زرنگار با بدرقه بیشتر برداشته، عازم درگاه معلی گردند. مشارالیه انگشت قبول بردیده مکحول گذاشته، در تدارک خود مشغول گردید.

و نامهای در این خصوص نوشت، مشتمل بر این که: در حین استیلای دارالسلطنه اصفهان و فرار نمودن اشرف افغان، که سراپرده و پردگیان حرم محمودی به دست ملازمان این دولت دیرباز در آمده بود، نظر به آیین حرمت و مروت و پاس ناموس و عصمت، همگی برده نشینان سراق اجلال و بانوان عز و کمال را در هودج زرنگار با خواجف سریان با اعتبار روانه حضور آن عالیقدر نمود. اما در هنگام توقف اصفهان، به استصواب پادشاه صفی بارگاه شادطهماسب، زینب خاتون را خواستگاری نموده، ایجاب و قبول به وقوع آمد. چون فیما بین نزاع و کدورت رخ داده بود یا ولیای (؟) آنکه میباید در میان پادشاهان و سلاطین بد مفهوم شود، و موجب سرزنش طرفین باشد، لایذ در کمال اعزاز و احترام، روانه خدمت فلک‌الاجتسام نمود. و در این وقت که مقرب الحضرت العلیه العالیه محمد مؤمن بیگ را روانه خدمت نمودیم، باید ملتس محب واقعی را میذول داشته، خدماتی که داشته باشند مقرر نمایند که در تقدیم آن کوشیده، حسن براندازی و اتحاد را بعمل آورده، کوتاهی به ظهور نینجامد. و ذوق دولت به یکدیگر متصل شده، یگانگی حاصل گردد. والسلام.

و دیگر، مقرر فرمود که اجناس و اقسه بسیار از دیبا و مخمل و زریفت و پارچه های الوان و هفت رأس اسب مع یراق مرصع و ده قطار شتر که بار آن [را] حلویات و مریبات و ظروف چینی نموده [بودند] روانه قندهار نمود.

اما چون محمد خان بلوچ روانه دیار هویزه و شوشتر و گرمسیرات گردید، در گرفتن ملازم، و دادن وجه از خود و رعایا و خزانه، که از مداخل آن ولایات به عمل آمده بود، مهمسازی نموده، در رنگینی سپاه مشغول بود، و [نزد] اکثر از امرا و سرکردگان سخنان خشونت آمیز نسبت به دودمان علیّه نادر به تقریر می نمود. و بعضی از هواخواهان اجاق سپهر رواق در جزو حقیقت آن را به پایانه سریر اعلیٰ عرض [می] نمودند.

صاحبقران دوران ارقامی به عهد استغنیاریک ایلانلی آ قلمی فرمود که باید در هنگام فرصت سر محمدخان را [آزتن] جدا نموده، روانه درگاه آسمانجه نمایم. و رقم دیگر به عهد محمدخان مذکور به همین شرح صادر کرده روانه فرمود. چون ارقام مذکور به دست خوانین عظام افتاد، هر دو در فکر و اندیشه قتل یکدیگر افتادند. اما به جهت سر رشته و... استعداد در حراست و صیانت خود مشغول شده غافل نمودند.

چون خوف و رعب ایشان از یکدیگر به نهایت رسید، لایذ این مقدمه را در میان

نهاد به هم اظهار نمودند. بعد از اطلاع از چگونگی ارقام، با هم عهد و پیمان نمودند، که سر از اطاعت نواب صاحبقران بپيچیده، لوای طغیان و مخالفت افراشته، علاوه به گرفتن ملازم سوار و پیاده مشغول شدند.

۶۱

دربیان توجه خاقان صاحبقران به صوب کرکوت و سلیمانیه و مصالحه با پولادپاشا و وقوع سایر حالات

چون به تأییدات خالق کون و مکان و تفضلات ائمه انام، بندگان صاحبقران در بلده همدان تدارک غازیان ظفرنشان را حسب الواقع سرانجام نموده، عساکر بیشمار از اطراف ولایات عراق و خراسان به درگاه نواب گیتیستان آمده، اکثر آنها را به بلاد قلمرو به ساحل و تعیین نمود. و موازی سی و شش هزار نامدار بدو سوار انتخاب نمود، در ساعت سعد روانه دیار کرمانشاه گردید.

در ورود آن حدود، جمیع سرداران و امرای میاه را مقرر فرمود که به حضور اقدس طلبیده، بعد از اجتماع سرداران و سرخیلان سپاه فرمود که: ملو پال پاشا آب را چون کوفیان بیوفا و شامیان دغا بر روی ما بسته، به حیل و خدعه شکست بر سپاه ظفرقرین ما راه یافت. و عاری است که برگردن شما سرداران باقی مانده، و هر گاه امروز تغافل از شما به ظهور رسد، توپال پاشا با عساکر خود قدم در مملکت ایران گذاشته دمار از روزگار شما بر آورد. دل خود را قوی داشته [باشید] که به ضرب شمشیر الماس قام نه توپال گذارم و نمخوانکار، که همگی را به زیر غل و زنجیر خواهم کشید. و حلقه در گوش خوانکار روم کشم که تا دور دوار قیامت از آن باز گویند.

سرداران سپاه نیز عرض نمودند که: آرزوی ما غلامان نیز همین است که این ننگ و عار خود را از رومیان گرفته، تلافی به عمل آید.

چون تمامی غازیان ظفرنشان مستعد حرب و پیکار شدند، در این وقت چند نفر قاصد وارد [شده]، و به عرض همایون رسانیدند که پولاد پاشا با موازی چهل هزار رومی به عنوان پیش جنگی وارد نواحی کرکوت گردیده، که در آن حدود سیورسات جهت عساکر رومی سرانجام نماید، و هر گاه علامات آن لشکر ظاهر شود، سلك جمعیت آن را نیز پراکنده و متفرق سازند، و متعاقب نیز عساکر رومی با توپال پاشا وارد می گردد. چون بندگان گیتیستان از ورود رومیان مطلع شد، دردم موازی دوازده هزار نامدار فیروز جنگ و دلیران با ناموس و ننگ را برداشته، بنه و آغزق را به سرداران

متانت‌دار و دلیران معرکه کارزار سپرده، عازم سر راه پولادپاشا گردیدند. قدری از منازل عرض راه [که] طی نمودند، قرب یکبهزار و پانصد نفر از غازیان کارآزموده جنگی به باباخان چاپوشی و خانعلی‌خان کوکلان دادند. به قرار اولی سر راه عساکر روم فرستادند.

چون قدری از اردوی ظفر شکوه جدا شدند، قراولان جلو خبر رسانیدند که در نواحی زهاب در میان دره ناز و رود خیمه و سراپه بسیاری برپا نموده، علامات زیادی از حد آنجا ظاهر می‌شود. چون سرکردگان از مقدمه جمعیت رومی مطلع گردیدند، چند چایکسوار روانه خدمت ایستادگان بارگاه فلک فرسا نمودند، و خود با آن مقدار سیاه حمله به آن لشکر کینه‌خواه نمودند.

اما از آن جانب قراولان پولادپاشا در آن روز به کسب میوه درختان و تحصیل غله در آن صحاری و بیابان متفرق بودند که قزلباش ظفر تلاش چون زواله بهاری وسیلابه کوهساری از یک سمت آن جبال بیرون آمده خود را به جمعیتی که در مقدمه عسکر روم بود زدند. و از آن جانب نیز غازیان رومی در مقابل غازیان قزلباش درآمده، صدای گوی و دار به کبودی فلک دوار بلند گردیده، از ضرب تیزه جانستان و شمشیر الماس گوی بازار معرکه رزم چون لاله صحاری و گلکهای مزمین گردیده، وسر و دست نامداران چون گوی و چوگان به غلتیدن درآمد.

چون بقدر یک ساعت نجومی درمابین به مجادله انجامید، غازیان رومی طاقت صدمه باز بلندرواز نیاورده، روی از معرکه کارزار برگردانیده، خورا به میان اردوی خود رسانیدند.

اما از آن جانب چون پولادپاشا در طلوع تیر اعظم از خواب غفلت سر بر آورد، ناگاه هنگامه صور قیامت و رعشه میاهت (?) گوشزد آن گردید. سراسیمه‌زار سوار مرکب با درفتار شده، دلیران رومی را تحریک جنگ و جدال نمود. که ناگاه لشکر شکست خورده داخل اردوی آن گردید. پولادپاشا چون مردی بود دلیر، و در عرصه روزگار بی نظیر، پای استوار در معرکه کارزار نگاه داشته. به انداختن تیر تفنگ و لاوک ضربت‌نگ اشتغال ورزید.

از آن جانب چون مقدمه جمعیت گوشزد صاحبقرانی گردید، با موازی سه هزار سوار نامدار ظفر شعار وارد شده، به مجردی که چشم غازیان قزلباش بر طاق ابروی مردانه نادر دوران افتاد، اندیشه از تیر و بادلیج نموده، حمله بدان گروه خران پڑوه نمودند. و از آن جانب نیز پولادپاشا چون ریات خورشید علامات صاحبقرانی را ملاحظه نمود، چادر و سایبان و اسباب و مایحتاج خود را افکنده، فرار برقرار اختیار نموده، به سمت کرکوت رفت. و غازیان رستم‌وش و دلیران اژدهاکش، در آن روز پرستیز بقدر پنج شش هزار نفر از رومیان را قتل و اسیر سر بنبجه تقدیر نمودند. و مال و اموال بسیار از حد بشمار نصیب غازیان دشمن شکار گردید. لمؤلفه

چو خواهد فلک سر بلندت کند میان جهان پای بندت کند
دهد فتح و فیروزی بختیار برآرد [هم] از جان دشمن دمار

سرت را به گردون گیتی سوره
 شهشاه ایران و توران کند
 بگردند این گردش نه رواق
 به زیر نگین می دهد روزگار
 یکی شاه گردد یکی باسان
 یکی زهر گردد یکی شهد ناب
 همه بهر اسباب این روزگار
 که خالی نباشد جهان سپنج
 اگر حفظ آرد اگر نشکر
 و صاحبقران دوران همه اموال و اسباب پولادپاشا برغازیان قست نموده، و از
 سر مخالفان دو کله منار در کناره رود طوق چایی برپا نموده بنه و آغرق اردوی ظفر شکوه
 را بدان حدود طلیده، چند یومی جهت آسودگی غازیان توقف فرمود.

در این وقت جاسوسان به مسخ همایون رسانیدند که: توپال پاشا با عا کر به کرکوت
 آمده، قتون و سیاه را در اطراف بلاد جهت تسمین دواب و بارگیر متفرق ساخته، که در
 تحویل میران و فریشتن دواب غازیان، عازم همدان گردد. و بقدر بیست هزار کس
 در رکاب خود نگاه داشته، که ایشان نیز در قرا و بلوکات و مزارع کرکوت به اسب
 بهرانیدن مشغول اند.

بندگان گیتی ستان را از شنیدن این سخن فرح و شادمانی یافتند، از آن منزل در حرکت
 آمده، روانه کرکوت شد. چون وارد نواحی سلیمانیه و سورداش گردیدند، هر چند
 جهت غله، به اطراف بلوکات و توابعات غازیان رفته، تفحص و تجسس نمودند، چون کیمیا
 نایاب و چون گوهر دریا در ته آب [بود]، و مثقالی عاید غازیان نگردید. ناچار از آن
 منزل چپاول به اطراف آن نواحی انداخته، قدری دواب به دست غازیان درآمد.
 و از آنجا در حرکت آمده، روانه کرکوت شد، چون وارد دوفرسخی آنجا
 گردید، در بالای رشته بلندی نزول فرموده، خیمه و سرای برپا نموده، و آن شب را
 در آن مکان بسربرد.

روز دیگر که شهباز زرین بال و منقار [از] آشیان بروج نیلی سپهر پرواز نموده،
 غراب قیرگون شب به شام جاه عدم متواری گردید، خسرو فلک احتشام بر شیدبیز
 میمون به رسم انتقام سوار گردید، دلیران و غازیان قوج قوج و دسه بدسته بر زمین
 و بسار قرار و آرام گرفتند. و کوس و گورگه را از دو جانب به نوازش بر آورده،
 با طمطراق تمام چون تیغ قیرگون قام به تنبیه مخالفین عازم گردیدند.

و از آن جانب توپال پاشا از ورود خسرو عالمگیر مطلع گردیده، خود را به میان
 قلعه کرکوت گرفته، برج و باروی آن قلعه را چون سد سکندر استحکام داده، پاسبان
 و تفنگچی بسیار در اطراف آن قلعه قرارداد. و بقدر بیست هزار نفر از غازیان رومی
 به سرداری چغال پاشا و سلمان سنجق بیگی به خارج قلعه آمده، صفوف قتال و جدال
 بر روی بندگان گیتی مال قراردادند. و از طرفین دلیران نامی و بهادران گرامی داخل

میدان شده، طرید و نبرد دلاوری را بجای آورده، و شربانان از حادین بنای فتنه و شین را گذاشته، رفته رفته بازار تیغ و سنان گرم گردید.

اما در آن روز توپال پاشا بر بالای شاه برج قلعه به نظاره آن دو سپاه اشتغال داشت، چون یورش و استیلای غازیان قزلباش را ملاحظه نمود، و چشم آن بر عارض جهاتاب فرمانفرمای ممالک عجم و مسند نشین اورنگ جم افتاد، رسته در بدن آن راه یافته، با خود گفت که: هر گاه از عدم [آب و] تشنگی نبود، حد سپاه رومی نبودى که چنین سپاه راه، و چنین سردار عالیقدر را شکست دادند. در آن روز موازی یکهزار نفر از غازیان قراچورلو و مروی، با آن بیست هزار نفر کارزاری نمودند، که بهرام خون آشام در فلك نیلگون فام زبان تحسین و آفرین گشوده، مرحبا مرحبا می گفت.

وصاحبقران زمان نیز از بالای پشته مرتفعی به آن دو سپاه نظر می نمود، و چند نفر یساولان به نزد سرکردگان فرستاد که: توپال پاشا در بالای برج قلعه به نظاره شما مشغول است. و خواهش ما بر آن است که بدون اعانت و امداد با همان یکهزار نفر شکست بر سپاه مخالف داده، زهره در چشم توپال و رومیان نمایید، که همگی پایمال سم ستور گردند. و اگر از عهد بیرون نمی توانید آمد، از میدان عود نمایید، تا غازیان عراق را به مجادله اعلا روانه نماییم.

چون سرکردگان و چرخچیان سپاه بیغام بندگان صاحبقران را شنیدند، آتش در کانون درون خراسانیان افتاده، عقاب وار بر خیل غراب حمله آورده، به نیروی اقبال ابدعآل نادری، سمت بر قیامه شمشیر آبدار کرده، خود را بر قلب رومیان زده، خرمن وجود ایشان را به باد نیستی داده، جمعیت آن طایفه را در نهایت خوف و خشیت پراکنده ساختند، [که] خواب و خاسر به قلعه مراجعت نمودند. و یکهزار و کسری سر و زنده گرفته به خدمت خاقان گیتیستان آمدند، و اموال و غنایم و اسبابی را که غازیان تصرف نموده بودند، به ایشان بخشیده، با فتح نمایان، حضرت صاحبقران معاودت به سنگر خود نمود.

چون دوسه یوم در آن حدود توقف نمود، غازیان اردوی ظفر شکوه، هر چند به اطراف و توابع تردد نمودند، از غله [و] ماکول سوای ریگ بیابان و خار مغیلان چیزی عاید نگردید. چون بندگان صاحبقران بر عدم آذوقه و مایحتاج مطلع گردید، [و] مذکور شد که از اطراف غازیان رومی وارد اردوی توپال پاشا می گردند، خویش را محاط بلا و آشوب دید.

در این باب متالم گشته، رعب و هراس بیقیاس بروی مستولی شده، دید بر آن مقام که معسکر فیروزی اثر واقع بود، مرور سپاه به هیچ سمت مقدور نبود، هر گاه بر محاربه اقدام نمایند، توقف ایشان نیز از تسلط امکان بیرون بود، چه آن سپاه گران رابی آذوقه و علیق اسبان و همیشه توقف ممتنع می نمود، اگر احیاناً به خروج میل می نمودند، که فی الجمله از اشیای ناگزیر چون آذوقه وجو و گاه مقداری تحصیل نمایند، یا بیست سی فرسخ راه را طی نمایند که مقداری غله تحصیل شود، آن هم محیط معسکر رومیان بود که آن حمله را گرفته به قتل می رسانیدند.